

نگاه

مروری بر کتاب «تاریخ آمریکا»

پشت پرده منافع طبقاتی

جوادلنگزبان

دربارهٔ دولتی آمریکا مدام درباره ضرورت جنگ و درگیری در نقاط مختلف جهان سخن می‌گویند و جنگ را در راستای منافع ملی آمریکا ارزیابی می‌کنند. اما هاوارد زین در کتاب «تاریخ آمریکا» با نگاهی تیزبینانه نشان می‌دهد این منافع طبقاتی است که پشت یک پرده کاملاً فراگیر به نام «منافع ملی» پنهان شده است. بنابراین زین در کتاب خود تلاش می‌کند ماجرای این جنگ‌ها را نه از دید ژنرال‌ها و دیپلمات‌ها، بلکه از دیدگاه سربازان و پدرها و مادرهایی شرح دهد که تلگرام‌هایی با پاکت سیاه به‌دست‌شان رسیده است؛ پاکتی با پیام مرد فرزندشان. کتاب با حکایت غم‌انگیز زین از قتل‌عام و کوچ اجباری سرخ‌پوستان به دست استعمارگران آغاز می‌شود و در ادامه به مقطع استقلال آمریکا می‌رسد. در داستان استقلال آمریکا زین روایت می‌کند چگونه پدران بنیان‌گذار ایالات متحده در حوالی ۱۷۷۶ در مستعمرات انگلیسی دریافتند که با به وجود آوردن یک کشور، یک نماد، یک اتحاد قانونی به نام ایالات متحده زمین‌ها، منافع و قدرت سیاسی را از چنگ نورچشمی‌های امپراتوری بریتانیا بیرون آوردند و به دست خود بگیرند. به باور زین در طی این فرایند بنیان‌گذاران آمریکا توانستند مانع از وقوع تعدادی قیام بالقوه شوند و رضایت عامه مردم را برای حکومت یک گروه از رهبران ممتاز جدید به دست آورند. به گفته زین، همان‌طور که در مقدمه قانون اساسی آمده، ظاهراً گفته می‌شود که «ما مردم» هستیم که این سند را نوشته‌ایم و نه آن پنجاه‌وپنص مرد ثروتمند و مرفهی که منافع طبقاتی‌شان نیازمند وجود یک دولت مرکزی قوی بود. این استفاده از دولت برای خدمت به نیازهای ثروتمندان و قدرتمندان در سراسر تاریخ آمریکا تا به امروز ادامه یافته است و آن را پشت پرده سخنانی از این قبیل که همه ما -ثروتمند و فقیر و طبقه متوسط- دارای منافع مشترکی هستیم، پنهان کرده‌اند. زین تأکید دارد: منافع طبقاتی همیشه پشت یک پرده کاملاً فراگیر به نام «منافع ملی» پنهان شده است. با همین توجهیات بود که ترومن «عملیاتی انتظامی» را در کره آغاز کرد که چند میلیون نفر را به کشتن داد و جاسوس و نیکسون جنگی را در هندوچین به راه انداختند که شاید سه میلیون نفر در طی آن کشته شدند و ریگان به گرنادا تهاجم نظامی کرد و بوش به پاناما و عراق حمله کرد و کلینتون بارها و بارها عراق را بمباران کرد.

در فرازی از کتاب، زین سراغ نامه‌ای تکان‌دهنده از روزولت می‌رود: تئودور روزولت در سال ۱۸۹۶ در نامه‌ای به دوستی نوشت: «خیلی محرمانه بگویم… من تقریباً از هر جنگی استقبال می‌کنم، چون فکر می‌کنم این کشور به جنگ نیاز دارد». زین معتقد است: رکود شدیدی که در ۱۸۹۳ آغاز شد، اندیشه‌ای را در میان طبقه ممتاز و نخبگان سیاسی و اقتصادی کشور به وجود آورد مبنی بر اینکه بازارهای برون‌مرزی می‌توانند مشکل کمبود مصرف در داخل را حل کنند و مانع از بحران‌های اقتصادی دهه ۱۸۹۰ شوند که باعث جنگ طبقاتی می‌شد. و آیا یک ماجراجویی خارجی، مقداری از نیروی شورش و طغیان‌گری را که صرف اعتصاب‌ها و جنبش‌های اعتراضی می‌شد، به سوی دشمن خارجی منعکس نمی‌ساخت؟ آیا مردم را با دولت و نیروهای مسلح متحد نمی‌کرد به جای آنکه مخالف و رودرروی آنها باشند؟ شاید این طرحی آگاهانه میان بسیاری از نخبگان نبوده، اما نتیجه طبیعی حرکت دوگانه سرمایه‌داری و ملی‌گرایی است. زین تصریح می‌کند که گسترش قدرت در ماورای دریاها اندیشه جدیدی نبود. حتی قبل از جنگ با مکزیک، این اندیشه ایالات متحده را به اقیانوس آرام کشاند و دکترین مونروئه بیشتر به سمت جنوب و آن سوی دریای کارائیب نگاه می‌کرد. این نظریه که در ۱۸۲۳، هنگامی که کشورهای آمریکای لاتین به استقلال از سلطه اسپانیا می‌رسیدند، منتشر شد، برای کشورهای اروپایی روشن کرد که ایالات متحده، آمریکای لاتین را حوزه نفوذ (حیاط‌خلوت) خود می‌داند. کمی بعد از آن بود که بعضی آمریکایی‌ها به فکر اقیانوس آرام، هاوایی، ژاپن و بازارهای بزرگ چین افتادند… البته این فقط فکر نبود؛ نیروهای مسلح آمریکا، تهاجمات و دست‌اندازی‌هایی به آن سوی دریاها کرده بودند. وزارت خارجه فهرستی از «موارد استفاده از نیروهای مسلح ایالات متحده در خارج از کشور» از ۱۷۹۸–۱۹۴۵ تهیه کرده بود که نمایانگر ۱۰۳ مورد دخالت در امور کشورهای دیگر بود؛ از جمله در آرژانتین، ژاپن، آنکولا، نیکاراگوئه و حتی شانگهای چین.

سپس زین از جریان دخالت آمریکا در جنگ جهانی می‌نویسد. زین به این منظور سراغ مقاله «ریشه‌های آفریقایی جنگ» درباره ماهیت جنگ جهانی اول که در ماه می ۱۹۱۵ در ماهنامه اتلانتیک از دیلیو. ای. بی دویویس منتشر شد، می‌رود: این جنگی بود به خاطر سلطه‌جویی که نبرد میان آلمان و متفقین بر سر آفریقا هم نماد و هم واقعیت آن بود. در اینجا زین خاط‌رشان می‌کند ایالات متحده نیز در شرایطی که سوسیالیسم رو به گسترش بود، سازمان «کارگران صنعتی جهان» به نظر می‌رسید همه جا حضور دارند و تصاد و مبارزه طبقاتی بسیار تشدید بود، با این تعریف دویویس هماهنگ بود: سرمایه‌داری آمریکا نیازمند رقابت بین‌المللی بود و نیازمند جنگ‌های ادواری تا بتواند یک اشتراک منافع جعلی و دروغین را میان اغنیا و فقرا ایجاد کند که جای اشتراک منافع راستین و اصیل میان فقرا که خود را در جنبش‌های مقطعی نشان می‌داد، بگیرد. مفسران و مبلغان شخصاً و دولتمردان تا چه اندازه از این واقعیت باخبر بودند؟ عملکرد آنها حتی اگر نیمی آگاهانه و نیمی کشش غریزی برای بقا بوده، با چنین طرح و برنامه‌ای کاملاً متناصب نبود. و در ۱۹۱۷ این به اجماع ملی برای جنگ منجر شد. در اندیشه زین، جنگ جهانی به حکومت آمریکا این فرصت را داد که سازمان «کارگران صنعتی جهان» را از بین ببرد. به روایت زین، در اوایل سپتامبر ۱۹۱۷، مأموران دادگستری هم‌زمان به چهل‌وهشت تالار گردمایی «کارگران صنعتی جهان» در سراسر کشور هجوم بردند و نامه‌ها و اسناد و نوشته‌هایی را ضبط کردند که به‌عنوان مدرک در دادگاه استفاده شد. مدتی بعد در همان ماه سپتامبر، ۱۶۵ نفر از رهبران سازمان به اتهام توطئه برای ممانعت از خدمت سربازی، تشویق به فرار از خدمت و تهدید و ارباب سایرین در ارتباط با اعتراضات کارگری دستگیر شدند. محاکمه صدویک نفر از آنها در آوریل ۱۹۱۸ آغاز شد و پنج ماه به طول انجامید که طولانی‌ترین محاکمه جزایی در تاریخ آمریکا تا آن زمان بود. جان رید، نویسنده سوسیالیستی که به‌تازگی از سفری برای تحقیق درباره انقلاب بلشویکی در روسیه (ده روزی که جهان را لرزاند) بازگشته بود، محاکمه «کارگران صنعتی جهان» را برای مجله توده‌گزارش می‌کرد. او در معرفی متهمان نوشت: شک دارم که هرگز در تاریخ جهان چنین منظره‌ای دیده شده باشد. یکصدویک نفر کارگر… که باور دارند ثروت دنیا متعلق به کسی است که آن را تولید می‌کنند…



تاریخ آمریکا

از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱

هاوارد زین

ترجمه منلی صالحی‌علامه

انتشارات اختران



ژاک مردی متاهل و دارای فرزند که حومه پاریس زندگی می‌کند و نام خانوادگی اش دریدا، اسمی که مثل یک برند تجاری، مثل یک نشان عشق، مثل یک کارت قرعه‌کشی، حیات خاص خودش را دارد. این اسم چیست؟ اسم دریدا چه می‌گوید؟ به نظر من این قبیل سؤال‌ها درمورد «قدرت اسم» سؤال‌های بسیار جالبی هستند. اسم‌ها چیزی بیش از فقط اسم هستند. در کتاب مقدس، اسم‌ها جنبه پیشگویانه دارند. اسم‌هایی که به نوزادان تازه متولدشده داده می‌شود، به سرنوشت، تقدیر و آینده نوزاد به‌عنوان یک ساختار هنوز-ناموجود دلالت دارند. در کتاب پیدایش هم که نقشی محوری در فرهنگ غربی دارد، هر چیزی نامی دارد. آدم به هر چیزی روی زمین نامی می‌دهد. اما روز، شب، آسمان، زمین و دریا نام‌های اصلی خود را از خداوند می‌گیرند، نه از آدم. خداوند زین ستاره را به نام خود می‌نامد (اشعیا ۴۰:۲۶). خداوند خارج از زبان است. «خداوند» نام نیست. نامی است برای چیزی فراتر از هر شکلی از وجود، که نمی‌توان آن را نامید؛ سیاه‌چاله‌ای در زبان. نام خداوند غیرقابل بیان است. با این حال خداوند قادر است خود را، حداقل نزد موسی، نام‌گذاری کند. (خروج ۳:۱۳–۱۶) نام ابرام در ۹۹ سالگی به ابراهیم تغییر یافت (پیدایش ۱۷:۵). پیش از آن «ابراهیم» برای ابرام ناشناخته بود. در واقع پیش از آن، ابرام با نام ناشناخته‌ای در نهان خویشتن زندگی می‌کرد. اما خداوند نام ابرام را تغییر داد. این به چه معناست؟ چه اتفاقی برای او افتاده بود؟ آیا سرنوشت و تقدیر او تغییر کرده بود؟ در قاموس کتاب مقدس، تقدیر آدم‌ها منوط به افلاک و ستارگان یا رشد جسمانی آنها نیست بلکه به نام بستگی دارد. پس با اطلاق یک نام جدید، ابرام کاملاً به شخص دیگری بدل می‌شود. فردی با همان بدن، اما شخصیتی متفاوت. ابرام تولد تازه‌ای را نام‌گذاری می‌کند یا در حقیقت با نام‌گذاری جدید، تولدی دوباره می‌یابد. ایمان و باور او به اینکه می‌تواند وعده‌ای را عملی کند، اینکه می‌تواند پدر تمام وعده‌های جهان شود، او را از ابرام به ابراهیم تبدیل کرد: ابراهیم به معنای لغوی «پدر ملت‌های بسیاری» و این وعده به حقیقت پیوست. او پدر سه دین بزرگ ابراهیمی در جهان شد. در کتاب مقدس، خداوند نام سارای را هم به سارا (پیدایش ۱۷:۱۵) و نام یعقوب را به اسرائیل (پیدایش ۳۲:۲۸) به معنی «مردی که در انگلستان خداوند کشتی می‌گیرد» تغییر داد. اسرائیل هم به نوبه خود به دوازده پسرش نام‌هایی می‌دهد که همگی اشارتی به آینده و تقدیر ایشان دارند. نام‌ها خصلتی پیشگویانه دارند و آنچه را که پیشایش مشاهده می‌کنند در شاکله حروف خود ثبت می‌کنند.

در نامه‌ای ارسال‌شده از گروه شولم به فرانسن روزنشوایک که به تاریخ ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۶ نوشته شده و دریدا بخشی از آن را نقل می‌کند، می‌خوانیم: «قدرت زبان در نام‌ها نهفته است؛ مفاک زبان را نام‌ها مهر و موم کرده‌اند». در مسیحیت هم، این نام عیسی مسیح است که شاگردان را قادر می‌سازد معجزه کنند، بیماران و دیوانگان را شفا دهند یا شیاطین را بیرون کنند. عیسی به همان گونه‌ای پدیدار می‌شود که نامش بیان می‌کند: کسی که نجات‌دهنده است. پس نام دریدا چه می‌شود؟ این نام به چه تقدیر، وعده یا تولد دوباره‌ای اشاره دارد؟ از چه چیزی ما را نجات می‌دهد؟ برای چه ما را نجات می‌دهد؟ نام کوچک او چه زمانی و چگونه از جگ به ژاک تبدیل شد؟ اینها سوالاتی فراسوی هرمنوتیک هستند. سوالاتی که ما را به گفت‌وگو، به مکالمه فرا می‌خوانند. نمی‌خواهیم بدانیم که نام‌ها در چه طور کلی چه چیزی را نشان می‌دهد، بلکه می‌خواهیم برسیم به چگونه ما این نام را بین خودمان ردوبدل می‌کنیم. نام دریدا به همان اندازه که درباره اوست، درباره ما هم هست. می‌دانیم که کلمه «دین» به‌لحاظ ریشه‌شناسختی به معنای چیزی است که ربط می‌دهد و پیوند می‌بخشد. «نام» هم از نوعی کیفیت یا قابلیت دین‌وار برخوردار است: یک جور پیونددهندگی، تصورش را بکنید: دریدا در شهری زندگی می‌کند. نام دریدا ما را ملزم می‌کند که بخواهیم به او نزدیک شویم و او را ببینیم و بشنویم، یا اینکه از دور شویم. در هر دو صورت، این خصلت پیونددهندگی ما را موظف به انجام کاری می‌کند. و نه صرفاً به‌تنهایی، بلکه به‌عنوان بخشی از یک جمع یا گروه: گروه کسانی که نام دریدا آنها را به خود جذب یا دفع می‌کند. دین‌وارگی نام دریدا در این است.

در کتاب داوون، داستان افتتاح (یهودا ۱۲: ۴–۶) آمده است. داستان قومی که از کلمه عبری شیویلت برای تمایزگذاری بین فراریان افراییمی و افراد قوم خود، گیلعادی‌ها، استفاده می‌کرد. افراییمی‌ها نمی‌توانستند «ش» را تلفظ کنند و «شیویلت» می‌گفتند. بر این اساس افراد یفتاح، آنها را تشخیص می‌دادند، می‌گرفتند و می‌کشتند. با این استناد، از آن پس در زبان انگلیسی، کلمه شیویلت به کلمه یا عبارتی اطلاق می‌شود که به وسیله آن، افراد حاضر در جمع می‌توانند خود را از دیگر کسانی که به گروه آنها تعلق ندارند، تشخیص دهند. شیویلت‌های ما چیزهای زیادی درباره ما، درباره هویت ما، درباره تفاوت‌های ما، درباره آنچه که می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم از دست بدهیم، می‌گویند. آیا نام دریدا هم یک رمز عبور است؟ یک شیویلت؟ اصلاً نام او رمز عبور چیست؟ به ما اجازه ورود به چه چیزی را می‌دهد؟ یا نام او ما را از رفتن به کجا بازمی‌دارد؟



نام دریدا

واکاوی تأثیر اندیشه‌های ژاک دریدا بر زبان‌شناسی و نظریه ادبی معاصر

متیودل نوو/ ترجمه: فرشید فرهنگدینیا

وقتی در سال ۱۹۹۲ دانشگاه کمبریج می‌خواست به دریدا مدرک دکترای افتخاری اعطا کند، برخی از استادان و اعضای هیئت علمی اعتراض کردند. آنها فکر می‌کردند که دریدا، یک شاید است و دانشگاه با اعطای مدرک افتخاری به فردی با چنین نام و شهرت مشکوک، به اعتبار خود آسیب می‌رساند و این صحنه‌گذاری بر کار «به‌اصطلاح فکری» دریدا هیچ سودی برای دانشگاه ندارد. یک نفر از آنها در اتئی جلسه عمومی بلند شد و فریاد زد: «حتماً شوخی می‌کنید!». همین اعتراضات تا مدتی باعث توقف روند رسیدگی به اعطای دکترای افتخاری به دریدا شد. «نام دریدا» نباید تصویب یا تأیید می‌شد. بعضی روزنامه‌ها مقالات توهین‌آمیز و زننده‌ای در این مورد منتشر کردند که دریدا را ناراحت و آزرده‌خاطر کرد. در حقیقت به نظر می‌رسید افرادی که هرگز آثار او را نخوانده بودند، صرفاً به دلیل نام و شهرتی که داشت، درباره او پیش‌داوری می‌کردند. نام او از نظر آنها آلوده بود. بنابراین می‌خواستند نام دریدا را در آن مسیر متوقف کنند. اما در رای‌گیری بعدی، نام دریدا با اکثریت آرا به تصویب رسید!

واقعاً چه چیزی در نام او وجود دارد که خشم جزم‌اندیشان را برمی‌انگیزد؟ همین را بدانید که نام نامتعارف شما، نام خانوادگی قبل از ازدواج‌تان، نام شما قبل از آلمانی یا فرانسوی یا انگلیسی شدن، نام قبل از همرنگ‌شدنتان با جماعت، باعث می‌شود شما به‌عنوان «دیگری»، به‌عنوان محذوف انتخاب شوید. بر مبنای نام شما پدیدهاتی می‌گردند. حذفتان می‌کردند. یک تورق ساده دفترچه تلفن: بررسی اسناد تولد و مرگ، مشاهده سوابق قدیمی، یک «مرگ» نوشته می‌شد. در آن دوران، در شب کریسمس، شیشه مغازه‌هایی که نام یهودی بالای آنها بود، خرد می‌شد. هر یهودی در حکم یک افراییمی بود و هر نازی یک گیلعادی که از گذرگاه‌ها محافظت می‌کرد و باید مطمئن می‌شد که هیچ بیگانه‌ای فرار نکند. و البته تعدادی هم همدست داشتند. کسانی مانند چمبرلین در انگلستان دهه ۱۹۳۰ که ناباوری سادهانگاره‌شان نسبت به مسئله شر و خطر نازی‌ها، مانع از تشخیص درست می‌شد و آنها را مجبور به توجیه آن می‌کرد. چمبرلین از آن دسته افرادی بود که نمی‌توانستند اشباح را تشخیص دهند.

آنچه که نام دریدا را تا این حد حساسیت‌برانگیز کرده، شیوه تفکر اوست. این امر تا حد زیادی از شیوه قرائت او از متون مختلف ناشی می‌شود، که البته خود بحث مفصلی است. استادان معترض دانشگاه کمبریج در شهادت‌نامه خود علیه دریدا نوشته بودند: «آثار آقای دریدا با استانداردهای پذیرفته‌شده دانشگاهی در رابطه با رعایت وضوح و وقت مطابقت ندارد. از نظر ما، نوشته‌های پرچم‌آقای دریدا، ساختار مرسوم پژوهش و تحقیقات دانشگاهی را فراتر از حد تشخیص و راستی‌آزمایی گسترش می‌دهند. با آلتز از همه، آثار او از سبک نوشتاری‌ای استفاده می‌کنند که هرگونه درک و دریافت را به چالش می‌کشد». همین است: دریدا درک سراسر است را به چالش می‌کشد. آرای او «تصمیم‌ناپذیر» است. «تصمیم‌ناپذیر» یکی از کلمات پرکاربرد اوست. این کلمه بیش از همه به دریدا تعلق دارد. نام دریدا مترادف با دشواری و پیچیدگی است. عدم قطعیتی که او به ما نشان داده است، جوهر تفکر دریدا است. دریدا در مصاحبه‌ای که در سال ۱۹۹۵ در قالب کتابی با عنوان «مواضع» توسط انتشارات دانشگاه استنفورد در سری کتاب‌های «زیبایی‌شناسی نصف‌النهار» منتشر شد، صراحتاً می‌گوید: «به شما اطمینان می‌دهم که هرگز تسلیم وسوسه دشواری‌نویسی، فقط به‌خاطر دشواری‌نویسی نمی‌شوم». دریدا از اتهام «مهم‌نویسی» که زمانی مارسل پروست در ستون هفتگی‌اش در روزنامه «فیگارو» به استغان مالارمه وارد کرده بود، خبر داشت و می‌دانست که مالارمه در پاسخ به او چه گفته بود. به همین خاطر دریدا با لحنی تعریض‌آمیز نسبت به مالارمه، در پاسخ به این اتهام مشابه می‌گوید: «من ترجیح می‌دهم در مواجهه با این اتهامات، پاسخ دهم که معاصرانم گویا نمی‌دانند چگونه پروست بخوانند مگر در روزنامه». البته پروست خود سرانجام از ستایشگران مالارمه شد. اما دریدا می‌داند که مرزی باریک –و البته نامرئی– بین پیچیدگی واقعی و ابهام محض وجود دارد. هگل نیز از اتهامات مشابهی رنج می‌برد، مالارمه اولین کسی بود که در زبان فرانسه بر این مرز باریک قدم گذاشت و از این نظر، مالارمه استاد دریدا محسوب می‌شود. در ادامه همان مصاحبه که از دریدا نقل شد و اعلام می‌کرد که هرگز قصد دشواری‌بودن ندارد، نظر او درمورد ارتباط دشواری‌نویسی و فلسفه مطرح می‌شود: «همه ما به‌نوعی واسطه و مترجم هستیم. در فلسفه، مانند همه حوزه‌ها، باید یک سطح ذخیره انباشته‌شده از مفاهیم را در نظر بگیریم. هرچند که هرگز از بابت میزان آن مطمئن نیستید و بنابراین با تعداد بسیار زیادی از واسطه‌ها (تدریس، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، رسانه‌ها) و مسئولیت مشترک این واسطه‌ها سروکار داریم. پس چرا غالباً از فیلسوف انتظار می‌رود که نسبت به دانشمندی که حتی برای همان خوانندگان غیرقابل دسترس‌تر



است، «آسان‌تر» باشد؟ و چرا از نویسنده‌ای که می‌تواند ابداع کند و مسیرهای جدیدی را تنها به‌واسطه «دشواری» و با پذیرفتن تمام خطرات و پذیرش اینکه باعث می‌شود خیلی دیرتر به مقصد برسد، در پیش می‌گیرد، چنین انتظاری ندارند؟ در حقیقت من معتقدم که همیشه «نویسنده» است که به قول شما متهم به «ناخوانا بودن» می‌شود، یعنی کسی که درگیر توضیح امور با زبان، اقتصاد زبان، کدها و کانال‌های قابل فهم است. بنابراین آنها دارند کسی را متهم می‌کنند که اگر فیلسوف است، دقیقاً به همین دلیل است که او نه در یک محیط صرفاً دانشگاهی، به‌کارگیری زبان و بلاغت و آداب و رسومی که در آنجا حاکم است، صحبت می‌کند و نه با آن «زبان کلی و مه‌گانی» که همه ما می‌دانیم وجود ندارد». این بخش آخر حرف‌های دریدا و اشاره او به نویسنده و فیلسوف به‌مثابه متهم، مرا به یاد شاعر شهیر انگلیسی، تی. اس. الیوت (یکی دیگر از همان «دشواری‌نویس‌ها») می‌اندازد: آنجا که در شعر لیتل کیدینگ می‌نویسد: «دغدغه ما گفتار بود، و گفتار ما را وادار می‌کرد تا گویش قبیله را پالایش کنیم». این سطر از الیوت در واقع خودش نقل‌قولی از یک شعر مالارمه، با عنوان «مقبره ادگار پو» است. و سپس الیوت ادامه می‌دهد: «چراکه کلمات سال گذشته به زبان سال گذشته تعلق دارند، و کلمات سال آینده، در انتظار صدای دیگری هستند». آیا به همین دلیل است که یک نویسنده در نظر بعضی‌ها «دشووار» به حساب می‌آید، به خاطر اینکه او صدای «دیگری» است؟ چون او با «زبان سال گذشته» با سرعت صحبت نمی‌کند؟ و آیا به همین دلیل نیست که «نویسنده دشوار» با نویسنده‌ای که هم‌رنگ جماعت می‌شود و برای جمع بازی می‌کند، یا همان کسی که به تعبیر مالارمه با «گروه همسرایان» هم‌صدای می‌شود، فرق دارد و باید مسیر تازه‌ای بیافازد؟ اگر چنین است، مطمئناً هیچ «دشواری» بدون ریسک و خطر وجود ندارد.

به همین دلیل است که نویسنده دشوار دیگری –راینر ماریا ریلکه– در حالی که گوشه‌گیر و تنها در خانه‌ای عاریتی در کوه‌های آلپ نویسش به سر می‌برد، نوشت: «ما، ما بی‌نیاهت خطر کردیم!» (غزل‌هایی برای اورفئوس). و این موریس بلانشو بود که گفته بود: «انسان بی‌نیاهت‌ترین موجود موجود است، زیرا خود را به خطر می‌اندازد» (مقاله فضای ادبیات).

نام دریدا، رمز و نشانه‌ای برای کل این پرسش دشوار و فلسفه معطوف به «آزادی دشوار» است. دریدا هویت گیلعادی‌ها و افراییمی‌ها و تمایز میان آنها را نامعلوم کرده است. به نظر می‌رسد هیچ‌کس نمی‌داند چگونه نام او را تلفظ کند. آیا در-ریدا است یا در-ریدا یا در-ای؟ و آیا اصلاً دریدا اسمی است که دریدا deride به معنای «تسخیرکردن» مشتق شده است؟ آیا دریدا می‌تواند همان «درایدر» تلفظ شود که از ریشه همان فعل ساخته شده و به معنای تسخیرکننده است؟ اگر چنین باشد، آن‌گاه تفاوت بین دریدا و تسخیرکنندگان کمبریجی‌اش، تفاوت میان دورادوگاه فکری مخالف نیست، بلکه صرفاً یک تفاوت تلفظی، یک شیویلت است! خود دریدا می‌گوید وقتی نامش را می‌شنود، مستعد شنیدن صدایی شبیه Dare-ee است که به گوش او اهنگ صدای derrière le rideau (به معنای پشت پرده) را دارد. پشت پرده: چهره پنهان. مسئله دست‌نیافتنی و خطر آشکارشدن. نام دریدا در این نظر هم انکار شبیه خود اوست. با این حال، اگر نام خاص دریدا تصمیم‌ناپذیر باشد، به این معنی است که تسلیم همان فلسفه عدم قطعیتی می‌شود که باعث بی‌نیاهت آن شده است. «دریدا»، چه به معنای یک نام و چه به‌عنوان یک اثر، فقط به صورت با واسطه و تنها تحت ترجمه وجود دارد. اما توجه داشته باشید: اینجااست که بحث مسئولیت شخصی صاحب نام و صاحب اثر وارد می‌شود. دریدا به پیچیدگی و کنترل‌ناپذیری واسطه‌هایی اشاره می‌کند که نام و اثرش، گاهی حتی در جهت‌های متضاد، بین آنها در رفت‌وآمد است: دانشگاه، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، رسانه‌ها. مسئولیت عدم قطعیت از یک سو بر عهده نویسنده‌ای است که فلسفه را دشوار بیان می‌کند و از سوی دیگر، بر عهده زمینه‌ها و بسترهای تفسیری است که آن نوشته را به طرز متفاوتی برداشت و تاولیل می‌کنند.

حرف من تقریباً تمام شده اما هنوز نتوانسته‌ام به مهم‌ترین نکته اشاره کنم: رابطه بین برندسازی نام دریدا و لوگوس‌ترسیم و اهمیت آن برای فلسفه معاصر. پس عجلتان بیایید به چند سؤال کلی مرتبط ببندیشم: فلسفه چقدرش نوشتن است و چقدرش اندیشیدن؟ چقدر جنبه ادبی دارد و چقدر جنبه مفهومی یا شناختی؟ دریدا به رسانه‌ا/ رسانه‌هایی اشاره می‌کند که فلسفه در آنها گرفتار می‌شود. آیا فلسفه همیشه فقط در فرایند ترجمه کشف می‌شود؟ در دل روانگی؟ و اگر چنین است، این امر برای ما که می‌خواهیم فلسفه بوزنیم یا در آن مشارکت کنیم چه معنایی دارد؟ این مرز باریک بین محیط دانشگاهی و زبان عام کجاست؟ آنچه دریدا می‌گوید چقدر درست است که پیموند این مرز و برگزشتن از آن، فلسفه را «ناخوانا» می‌کند؟ در مورد دشواری‌های پالایش زبان قبیله به‌تعبیر مالارمه چه؟ چه اتفاقی برای پالایش زبان قبیله در عصر ABC و IBM و MTV و PMT افتاده است؟ و در آخر، چه چیزی در یک نام وجود دارد؟ و به‌ویژه در نام یک فیلسوف؟

عطف

از زیر پوست اجتماع

شرق: «چمدان» عنوان مجموعه‌ای است که در آن داستان‌های برگزیده هفتمین دوره جایزه ارغوان منتشر شده است. فرهاد توحیدی در مقدمه کوتاهی که در ابتدای این مجموعه‌داستان نوشته، توضیح داده که جایزه ارغوان هر سال با انتخاب یک کلمه که همواره نقش موضوع را هم پیدا می‌کند، نویسنندگان جوان را به آفرینش داستان کوتاه فرامی‌خواند.

در این دوره از جایزه ارغوان، کلمه چمدان انتخاب شده و براساس رتبه کسب‌شده، ۱۰ داستان به ترتیب در این مجموعه منتشر شده‌اند: «خلوت کریم‌خانی» از مصطفی ذره‌پرور، «هشتاد زیپ تا استخوان» از نیلوفر عیدی، «خاطرات یک فیلسوف خودآموز» از محمدحسن بیگدلی شالمو، «امروز یک قمری در کفش‌هایم مرد» از آیدا بالیزگر، «سنگ‌های کنار روخانه» از نگار صافی، «در جعبه پاندورا امید وجود ندارد» از مژده کشاری‌نژاد، «قهرمان» از مهسا کیا، «نخل سوخته» از حامد امینی، «تا آخر مهمانی» از مهشید پارسایی و «زن، مرد، چمدون» از فاضل عیسی‌پناه املشی. گردآورنده این مجموعه نیز اوژن حقیقی است که در پایان کتاب گزارش دبیرخانه جایزه ارغوان توسط او، به عنوان دبیر هفتمین دوره جایزه ارغوان، نوشته شده است.

جایزه ادبی ارغوان، توسط مؤسسه «ارغوان هفت‌رنگ»، با هدف کشف استعدادهای جوان و تلاش برای ارتقای جایگاه آنان از سطح آماتوری به حرفه‌ای و ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی ویژه جوانان زیر ۳۰ سالی برگزار می‌شود که تاکنون کتابی به صورت گروهی یا انفرادی منتشر نکرده‌اند. فرشته احمدی، فرهاد توحیدی، محمد چرمشیر، عطیه عطارزاده و عالیه عطایی هیئت انتخاب دوره هفتم جایزه ارغوان بودند و احمد پوری، حسین سنابور و لیلی گلستان نیز هیئت داوران جایزه بوده‌اند. همچنین مراسم هفتمین دوره جایزه ارغوان همراه با تقدیر از کلی ترقی بود.

فرهاد توحیدی در بخشی از مقدمه‌اش درباره داستان‌های کتاب «چمدان» به وجود دیگر این مجموعه به جز وجه ادبی‌اش اشاره کرده و نوشته: «شاید خواندن این داستان‌ها همان قدر که برای یافتن ارزش‌های ادبی و زیباشناختی نزد خواننده اهل ادبیات مفید باشد، برای مهندسان اجتماعی، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان به منظور شناخت دیدگاه جوانانی که باید آرام‌آرام خود را برای اداره جامعه آماده کنند عبرت‌آموز باشد. چمدان به‌مثابه پلی میان ماندن و رفتن، در جارجوب نقش ازجاعی زبان به این دیدگاه‌ها اشاره می‌کند. در بسیاری از داستان‌ها مهاجرت نه از سر شوق و اختیار، که از سر اجبار است. چمدان‌هایی که در غربت باز می‌شوند پسر از دلتنگی هستند. با قیّد احتیاط می‌توان گفت که هیچ چمدانی در هیچ داستانی در حال رفتن نیست، بلکه صرفاً یک تفاوت تلفظی، یک شیویلت است! خود دریدا می‌گوید وقتی نامش را می‌شنود، مستعد شنیدن صدایی شبیه Dare-ee است که به گوش او اهنگ صدای derrière le rideau (به معنای پشت پرده) را دارد. پشت پرده: چهره پنهان. مسئله دست‌نیافتنی و خطر آشکارشدن. نام دریدا در این نظر هم انکار شبیه خود اوست. با این حال، اگر نام خاص دریدا تصمیم‌ناپذیر باشد، به این معنی است که تسلیم همان فلسفه عدم قطعیتی می‌شود که باعث بی‌نیاهت آن شده است. «دریدا»، چه به معنای یک نام و چه به‌عنوان یک اثر، فقط به صورت با واسطه و تنها تحت ترجمه وجود دارد. اما توجه داشته باشید: اینجااست که بحث مسئولیت شخصی صاحب نام و صاحب اثر وارد می‌شود. دریدا به پیچیدگی و کنترل‌ناپذیری واسطه‌هایی اشاره می‌کند که نام و اثرش، گاهی حتی در جهت‌های متضاد، بین آنها در رفت‌وآمد است: دانشگاه، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، رسانه‌ها. مسئولیت عدم قطعیت از یک سو بر عهده نویسنده‌ای است که فلسفه را دشوار بیان می‌کند و از سوی دیگر، بر عهده زمینه‌ها و بسترهای تفسیری است که آن نوشته را به طرز متفاوتی برداشت و تاولیل می‌کنند.

حرف من تقریباً تمام شده اما هنوز نتوانسته‌ام به مهم‌ترین نکته اشاره کنم: رابطه بین برندسازی نام دریدا و لوگوس‌ترسیم و اهمیت آن برای فلسفه معاصر. پس عجلانتا بیایید به چند سؤال کلی مرتبط ببندیشم: فلسفه چقدرش نوشتن است و چقدرش اندیشیدن؟ چقدر جنبه ادبی دارد و چقدر جنبه مفهومی یا شناختی؟ دریدا به رسانه‌ا/ رسانه‌هایی اشاره می‌کند که فلسفه در آنها گرفتار می‌شود. آیا فلسفه همیشه فقط در فرایند ترجمه کشف می‌شود؟ در دل روانگی؟ و اگر چنین است، این امر برای ما که می‌خواهیم فلسفه بوزنیم یا در آن مشارکت کنیم چه معنایی دارد؟ این مرز باریک بین محیط دانشگاهی و زبان عام کجاست؟ آنچه دریدا می‌گوید چقدر درست است که پیموند این مرز و برگزشتن از آن، فلسفه را «ناخوانا» می‌کند؟ در مورد دشواری‌های پالایش زبان قبیله به‌تعبیر مالارمه چه؟ چه اتفاقی برای پالایش زبان قبیله در عصر ABC و IBM و MTV و PMT افتاده است؟ و در آخر، چه چیزی در یک نام وجود دارد؟ و به‌ویژه در نام یک فیلسوف؟



چمدان

گردآورنده: اوژن حقیقی

نشر مرکز